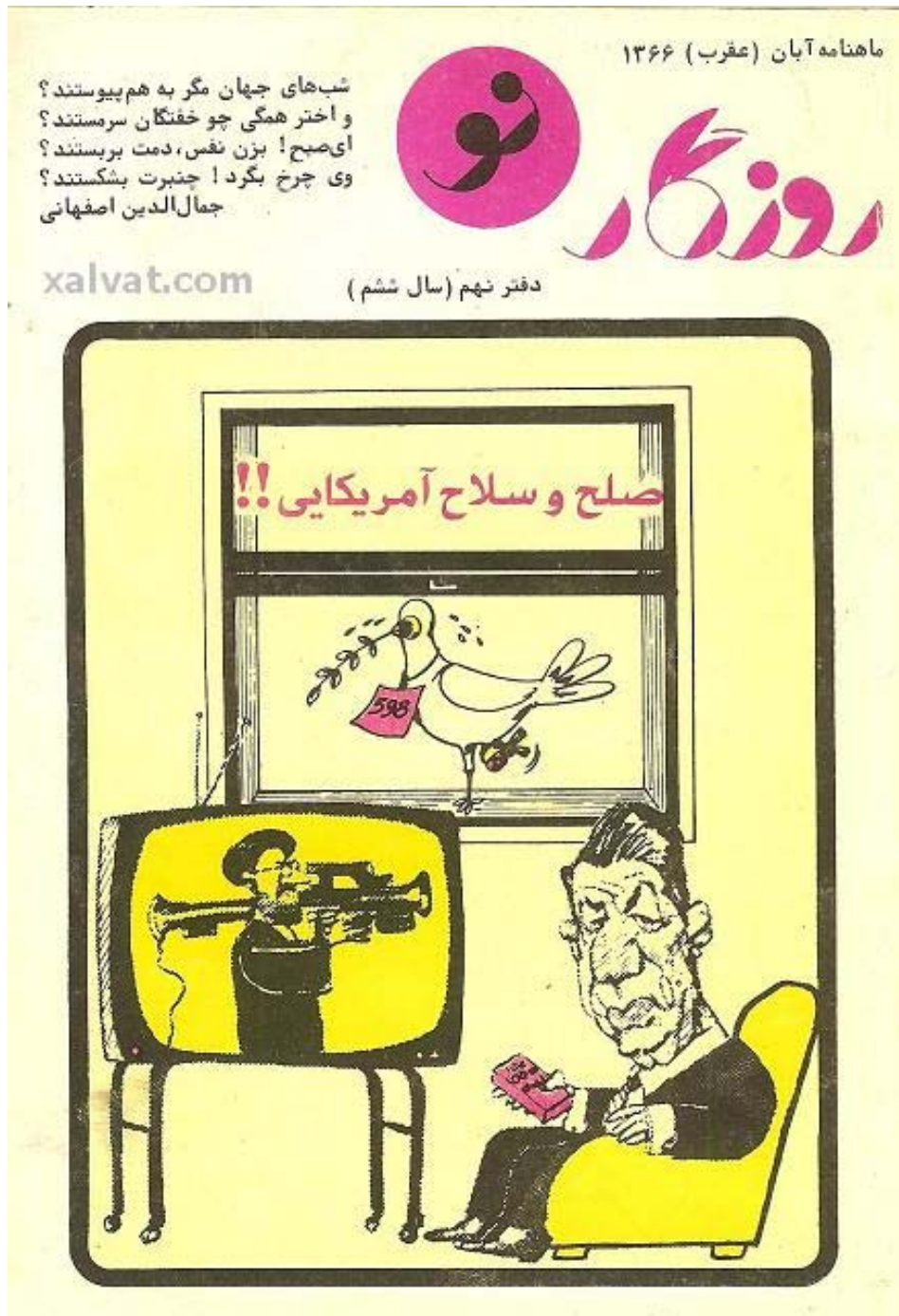




آنچه که می خوانید - و در چند بخش خواهد آمد - ، خاطراتِ اسماعیل پوروالی است که در ۱۹۰ شماره "روزگار نو" - نشریه ماهانه ای که بمدت شانزده سال در پاریس منتشر می شد و خود او هم گرداننده و همه کاره اش بود . من حدودِ نیمی از شماره های این نشریه را در اختیار دارم . خوشبختانه - همانطور که خود او اشاره می کند - ، هر بخش مستقل است ، اما با اینهمه خوشحال خواهم شد که اگر کسی - یا کسانی - ، شماره های کسری را در اختیار دارند ، به هر طریق که خود صلاح می دانند (نسخه اصلی ، فتوکپی و یا اسکن) برایم بفرستند و این هم لطفی خواهد بود در حق من و حق خواننده گان . - م. ایل بیگی





قصه پر غصه من

و

ایران من

این یادداشتها که در واقع زندگینامه من است ، بصورت فصول مختلف ، که هر فصل برای خود مقاله مستقلی است ، تنظیم شده است . هفتاد و سه فصل آن در شماره های گذشته چاپ شده و اینک فصل هفتاد و چهارم :

"بامشاد"

۷۴

xalvat.com

از شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه ناچار به کناره گیری شد و محمد رضا شاه به جای پدر نشست و متعاقب این جایجائی ، مجلس شورا باردیگر قدرت از دست رفته خود را بازیافت و از آن پس این رای مجلس بود که دولتی را می آورد و یا رای عدم اعتماد مجلس بود که دولتی را می برد ، یکی از راه و رسم های متروک شده که از نو مرسوم شد این بود که درمواقع بلا تکلیفی ، پاره ای حکومتها از آغاز نقش محلل را داشتند ، یعنی به این نیت انتخاب نمی شدند که کنگر بخورند و لنگر بیاندازند بلکه کارگردانان مجلس بخاطر اجتناب از بروز بحران ، یک دولت موقت بی بو و خاصیت را چند صباحی به روی کار می آوردند

روزگار نو ————— آبان ۱۳۶۶

تا مجلس مجال پیدا کند که سر فرصت اکثریت لازم را برای یک نخست وزیر مناسب دیگر تدارک ببیند، گو اینکه گاهی حکومت‌هایی هم که جای آنها را می‌گرفتند عمری که ارزش اینهمه تفکر و تأمل را داشته باشد به دست نمی‌آوردند. یکی از مهره‌هایی که در آن اوقات باب این کار ساخته شده بود، ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) بود که آسان می‌آمد و آسانتر از آمدن می‌رفت و دوبار حکومت او، چه در بهار سال ۱۳۲۴ و چه در زمستان ۱۳۲۶، دولتی مستعجل بود. در واقع حکیم‌الملک نه قدرت آن را داشت که جوابگوی خواست‌های شاه باشد — که مضر بود اختیارات خود را بیش از پیش گسترش بدهد و دم گرفته بود که "من در کشور خودم با اینکه شاهم و شخص اول مملکت، ولی از تمام پادشاهان عالم کمتر اقتدار دارم و دلم می‌خواهد که اقلاً نصف قدرتی را که پادشاه سوئد دارد داشته باشم" — و نه توانائی آن را در خود می‌دید که بتواند تکلیف سیاست خارجی مملکت را در موقعی که آمریکا و انگلیس متفقاً "شوروی را وادار به عقب‌نشینی از صحنه سیاست ایران کرده‌اند و منفرداً" در تلاشند که ایران را به حیطة نفوذ خود بکشانند، روشن و مشخص کند.

در روز ۲۹ فروردین ماه سال ۱۳۲۷، سید محمد باقر حجازی مدیر روزنامه "وظیفه" که از نزدیکان سید ضیاء‌الدین بحساب می‌آمد، پس از اخذ یک سلسله تماس‌های مقدماتی، در هتل "ریتس" تهران دعوتی از مدیران مطبوعات تهران بعمل آورد تا شالوده جبهه‌ای را بریزد که در همان جلسه اول به نام "جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری" معروف شد و ستون فقرات آن را آشکارا سه گروه تشکیل می‌داد که عبارت بودند از هواخواهان سید ضیاء‌الدین طباطبائی، طرفداران قوام‌السلطنه و عوامل توده‌ایها... هرچند ظاهر قضیه اینطور گواهی می‌داد که هوس دیکتاتوری که بتدریج در دل شاه نضج گرفته است موجب متحد شدن مخالفان او شده و آنگلوفیلیها و آمریکوفیلها و روسوفیل‌های مملکت را از راست راست تا چپ چپ به زیر یک چتر جمع کرده است، اما باطن قضیه از این واقعیت حکایت داشت که نیت و قصد مشترکی این اتحاد ثلاثه را بوجود نیاورده است و اگر احیاناً سید ضیائی‌ها بدین جهت علم مخالفت علیه شاه را برافراشته‌اند که احساس می‌کنند شاه بتدریج به طرف آمریکائیها کشیده می‌شود و این تمایل در او روزبروز افزایش پیدا می‌کند که خود را از قید و بند انگلیسیها برهاند، و آنها می‌خواهند به خیال خود، شاه را برسرعقل بیاورند! طرفداران قوام‌السلطنه این فرصت را درغیبت قوام که به اروپا رفته بود، برای دندان نشان دادن به شاه مغتنم شمرده‌اند و توده‌ایها که از همه جوانب مورد حمله قرار گرفته‌اند، این جبهه را برای نجات از انزوائی که گرفتار آن شده‌اند، در حکم ماء منی تشخیص داده‌اند. با تجربیات تلخی که روزنامه "ایران ما" از سرنوشت جبهه آزادی و بعد "احزاب مؤلف آزادیخواه" داشت، طبیعی بود که مثل مارگزیده‌ای که از ریسمان سیاه و سفید بترسد، از نزدیک شدن به "جبهه مطبوعات ضد

روزگار نو ————— آبان ۱۳۶۶

دیکتاتوری "واهمه داشته باشد، چنانکه روزنامه "جبهه" ارگان حزب ایران نیز رویه "مشابهی پیش گرفت و نوشت که ما برای جهاد در راه آزادی با تمام آزادیخواهان و میهن پرستان حقیقی همراه و همقدم و همصدا هستیم اما نمی‌توانیم در ائتلافی که منشاء و هدف نهائی‌اش معلوم نیست شرکت کنیم. هدف نهائی از کاری که سید ضیائی‌ها پیشقدم انجام آن شده بودند، چند هفته بعد، از پرده بیرون افتاد زیرا متعاقب سفر ناگهانی "ایدن" وزیر خارجه انگلیس به تهران و گفتگوهای مفصلش با شاه و سید ضیاءالدین طباطبائی، شاه سرانجام مصمم شد که برای رفع کدورت‌هایی که پیش آمده بطور خصوصی و غیررسمی بار سفر را ببندد و راهی لندن شود و با کرانه نشینان تایمز تجدیدعهد بعمل بیاورد، اما درکنار این ماجرا این واقعیت نیز قابل لمس بود که فعالیت‌هایی به منظور محدودکردن هرچه بیشتر آزادی‌های مردم و ایجاد اختناق در مملکت جریان دارد که سر نخ آن در دست ستاد ارتش است، زیرا در اواخر سال ۱۳۲۶ وقتی هفته‌نامه "آکسیون" چاپ پاریس نوشت که "به توصیه وزارت خارجه آمریکا کمیسیون‌هایی در تهران و پاره‌های شهرستان‌های ایران زیر عنوان شورای امنیت تشکیل شده‌اند و قرار است قریب شش هزار نفر را در ایالات گیلان و مازندران و خراسان و آذربایجان و در حدود سه هزار نفر را در تهران توقیف کنند و به نواحی جنوب از جمله بندرعباس و جزیره قشم تبعید نمایند"، این خبر در تهران به عنوان یک شایعه دروغ مورد تکذیب قرار گرفت، با اینحال در فروردین ماه سال ۱۳۲۷ که در پاره‌ای از شهرهای کرانه بحر خزر حکومت نظامی اعلام شد و قریب سیصد تن دستگیر شدند و مقارن با این اقدامات، شهربانی کل کشور طی اعلامیه‌ای ماده ۴۹ قانون مطبوعات را به رخ مدیران و نویسندگان جرأید کشید که برطبق آن هر روزنامه‌ای که در صدد هنگام احترام مقام سلطنت بر بیاید یا موجب اختلال آسایش عمومی بشود یا مردم را دعوت به ضدیت با قوای رسمی مملکت بکند یا اسرار نظامی را برملا سازد، توقیف خواهد شد و نویسنده آن تحت تعقیب قرار خواهد گرفت... معلوم شد که خبر هفته نامه "آکسیون" چندان بی‌پایه و دروغ هم نبوده و تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها...

جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری، در اولین جلسه خود قطعنامه‌ای را تصویب کرد که مواد آن را سید محمد باقر حجازی خیلی زیرکانه و حساب شده تنظیم کرده بود. مخاطب ماده اول، رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش و دستیارانش بودند: "مقامات نظامی نباید از حدودی که حکومت دموکراسی برای آنها تعیین کرده تجاوز کنند و حق هیچگونه اقدام و تظاهراتی خارج از وظایف محدود و مخصوصه خود را ندارند". مخاطب ماده دوم، شاه و دولتی‌ها بودند: "کلیه افراد و مقامات مسئول و غیرمسئول از حدود حقوقی که قانون اساسی و قوانین دیگر برای آنها معین ساخته نباید قدمی فراتر بگذارند". مخاطب ماده سوم، سرلشگر ضرابی رئیس شهربانی و همقطاران‌ش بودند: "شهربانی و کلیه مقامات نظامی و انتظامی به حکم قانون اساسی و منشور ملل

روزگار نو _____ آبان ۱۳۶۶

متفق و تجربیات تلخ گذشته، صلاحیت مداخله در توقیف و تحدید مطبوعات و تعطیل اجتماعات را ندارند" و بالاخره ماده چهارم یک نوع هشدار به وکلای مجلس بود: "نمایندگان مجلس شورای ملی باید بیش از پیش به شآن نمایندگی و اهمیت مسئولیت خود توجه کنند و مخصوصاً آگاه باشند که موقعیتی از زمان را طی می‌کنند که هر لحظه آن از زشت و زیبا در سرنوشت آزادی آنان و حکومت ملی تاءثیر قابل توجهی دارد و در مقام انجام وظیفه مقدس نمایندگی، باید خود را از تاءثیر قدرت‌های شخصی و نفوذ مقامات غیرمسئول مصون بدارند تا مصونیت خودشان در آتیه مصون بماند و به هر جهت از دسایسی که برای محدودیت قوه مقننه و تزلزل حکومت ملی در لباس اجرای قانون اساسی بکار می‌رود، دقیقاً برحذر باشند". . . . که بدیهی است منظور متوجه مسئله تشکیل مجلس سنا می‌شد که بر اثر اصرار شاه، اول قرار بود لایحه آن را قوام به مجلس بیاورد ولی بالا گرفتن کار اختلاف فیما بین شاه و قوام، کار را به تاءخیر انداخت.

xalvat.com

در واقع در مهرماه ۱۳۲۶ قوام ضمن دفاع از برنامه دولت خود یادآور شده بود که: ". . . دولت نه تنها به نقض هیچیک از اصول قانون اساسی مبادرت نکرده بلکه برای اجرای کلیه اصول آن در نظر است لایحه تشکیل مجلس سنا را به مجلس شورای ملی تقدیم کند تا به این ترتیب ارکان مشروطیت ایران قویم گردد و این نقص که از لحاظ پارلمانی متوجه دموکراسی ایران بوده برطرف گردد. . . ." و حالا حکیمی می‌خواست آن وعده وفا نشده را اداء کند و سرگرم تهیه لایحه تشکیل "سنا" برای تقدیم به مجلس بود. در اینکه لزوم تشکیل مجلس سنا در اصول متعددی از قانون اساسی و متمم آن تصریح شده بود، هیچ جای حرف نبود. اصل پانزدهم قانون اساسی می‌گفت: "مجلس شورای ملی حق دارد در عموم مسائل، آنچه را صلاح ملک و ملت می‌داند، پس از مذاکره و مذاقه از روی راستی و درستی عنوان کرده با رعایت اکثریت آراء، در کمال امنیت و اطمینان با تصویب مجلس سنا، به توسط شخص اول دولت به عرض برساند که به صحنه همایونی موشح و بموقع اجراء گذارده شود". موضوعی مشابه همین مطلب در اصل هفدهم آمده بود و نیز از اصل چهل و سوم تا اصل چهل و نهم قانون اساسی اختصاص به شرایط تشکیل مجلس سنا و اختلافات احتمالی اش با مجلس شورا داشت. در متمم قانون اساسی نیز اصل بیست و هفتم، قوه مقننه را چنین تعریف کرده بود که "مخصوص است به وضع و تهذیب قوانین و این قوه ناشی می‌شود از اعلیحضرت شاهنشاهی و مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هریک از این سه منشاء حق انشاء قانون را دارد ولی استقرار آن موقوف است به عدم مخالفت با موازین شرعیه و تصویب مجلسین و توشیح به صحنه همایونی، لکن وضع و تصویب قوانین راجعه به دخل و خرج مملکت از مختصات مجلس شورای ملی است. شرح و تفسیر قوانین نیز از وظایف مختصه مجلس شورای ملی است." و همچنین در بسیاری از اصول دیگر متمم قانون اساسی بر ضرورت راء و نظر

روزگار نو _____ آبان ۱۳۶۶

هر دو مجلس تاء کید شده بود. با اینحال، اگر تا آن موقع قریب چهل سال صلحای قوم علاقهای به تشکیل مجلس سنا نشان نداده بودند و به استناد اصل چهل و هفتم قانون اساسی که می‌گفت: "مادام که مجلس سنا منعقد نشده فقط امور، بعد از تصویب مجلس شورای ملی به صحنه همایونی موشح و بموقع اجراء گذارده خواهد شد" این امر را به عهده تعویق انداخته بودند، بدین جهت بود که مجلس سنا که نیمی از اعضای آن منصوب شاه بودند، می‌توانستند مصوبات مجلس شورا را بصورت بلااثر دربیاورند... و در صورتی که کار اختلاف با مجلس شورا بالا می‌گرفت، مجلس سنا بر طبق اصل چهل و هشتم قانون اساسی تقاضای انحلال مجلس شورا را می‌کرد.

در روز ۱۹ اردیبهشت ۱۳۲۷ که دولت حکیمی لایحه تشکیل مجلس سنا را به مجلس شورا داد، حسین مکی که نماینده مجلس بود فریاد برآورد که: چرا لایحه مجلس شورای ملی را نمی‌آوردید؟ و روز بعد عمیدی نوری در روزنامه "داد" نوشت: ملتی که نمایندگان مجلس شورایایش را هم دیگران انتخاب می‌کنند، مجلس سنا یعنی قوز بالا قوز! و سید محمد باقر حجازی در روزنامه "وظیفه" با اشاره به اصل چهل و هفتم یادآور شد که مشروطیت بدون مجلس سنا هم اعتبار دارد. شما اگر خواهان حکومت مردم بر مردم هستید، چرا اصول مربوط به انجمن‌های ایالتی و ولایتی را که در متمم قانون اساسی آمده بلااثر گذاشته‌اید و تعقیب نمی‌کنید؟...

با اینحال، در نیمه اردیبهشت ماه آن سال، با مراجعت قوام السلطنه از سفر اروپا و دیداری که بلافاصله با شاه داشت، قبل از همه، دار و دسته قوام در "جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری" مسئله مبارزه با مجلس سنا را کنار گذاشتند و قوام طی مصاحبه‌ای با هاشمی حائری سردبیر روزنامه "مهر ایران"، گفت که مقالات روزنامه "زندگی" ارگان حزب دموکرات ایران، در مخالفت با مجلس سنا، یک نظر شخصی بوده و ارتباطی به تصمیم حزب دموکرات و فراکسیون پارلمانی آن نداشته است.

با کنار کشیدن روزنامه‌های وابسته به قوام از "جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری"، این جبهه عملاً "تق و لُق شد و سپس متلاشی گردید و میراث آن تنها به حزب توده رسید که پس از تشکیل دومین کنگره خود با حضور ۱۲۸ نماینده، در اردیبهشت ماه آن سال، نفسی تازه کرده بود و می‌خواست یکبار دیگر در صحنه سیاست ایران قد علم کند!





فرزانه استاد!
بامن بگو، در عمق این جان‌های تاریک
کی می‌توان نسوری برافروخت؟!
یا روی این ویرانه‌ها
کی می‌توان صلحی برافراشت؟!
ای جنگل آهن، به تدبیر تو آباد؟
کی می‌توان در باغ این چشمان گریان،
روزی نهال خنده‌های کاشت؟!
فریدون مشیری



ماهنامه آذر (قوس) ۳۶۶

روزنگار

دفتر دهم (سال ششم)

xalvat.com

و چالا، پس از هفت سال جنگ:
بسیج عمومی!





قصه پر غصه من

و

ایران من

این یادداشتها که در واقع زندگینامه من است ، بصورت فصول مختلف ، که هر فصل برای خود مقاله مستقلی است ، تنظیم شده است . هفتاد و چهار فصل آن در شماره های گذشته چاپ شده و اینک فصل هفتاد و پنجم :
"پامشاد"

۷۵

xalvat.com

عمر دومین کابینه حکیم الملک نیز از مرز شش ماه تجاوز نکرد و در ۲۳ خرداد سال ۱۳۲۷ عبدالحسین هژیر ماه مور تشکیل کابینه جدید شد و قبل از تشکیل کابینه یک جلسه مصاحبه مطبوعاتی ، با شرکت تعداد محدودی از روزنامه نگاران وقت ، در یکی از اطاق های وزارت خارجه ، تشکیل داد تا از راه مطبوعات به مردم اینطور وانمود کند که او از قماش پاره های از نخست وزیران سال های اخیر نیست و می داند که می خواهد چکار کند و می تواند از عهده آنچه که می خواهد بر بیاید . . .

من که آنروز در شمار مدعوین بودم ، باید اعتراف کنم که او در حرف خیلی خوب از عهده نقش خود برآمد ولی در عمل آنچه به اثبات رسید ،

روزگار نو _____ آذر ۱۳۶۶

این بود که: دو صد گفته چون نیم‌کردار نیست! یکی از حرف‌هایی که آن روز به میان آمد، موضوع برنامه هفت‌ساله بود که هژیر انگشت بر روی آن گذاشت و گفت من تصمیم دارم این برنامه را بالاخره از مرحله حرف وارد مرحله عمل کنم و بعد، از سر مزاج، نقل کرد که من یک روز آقای فهیم‌الملک را خسته و مانده و عصازنان در خیابان دیدم. وقتی جلو رفتم و احوال پرسیدم، معلوم شد که از هیئت عالی برنامه می‌آید و از مذاکرات طولانی که در آنجا داشته دیگر رمقی برایش باقی نمانده است. سؤال کردم آقا این برنامه هفت‌ساله‌ای که دارید می‌نویسید کی تمام می‌شود؟ فرمودند کی اش باخداست. برنامه‌ای که قرار است هفت سال آژگار به موقع اجراء گذاشته بشود، نوشتنش نیز دست‌کم هفت سال وقت لازم دارد و ما تازه یک سال است که به این کار پرداخته‌ایم. با اینحال، هژیر وارد جزئیات امر نشد که چطور می‌خواهد هزینه این برنامه را تأمین کند. دولت قوام که مبتکر این برنامه بود، پیش‌بینی کرده بود که برای اجرای آن ۲۵۰ میلیون دلار از بانک بین‌المللی قرض بگیرد و شرکت آمریکائی "موریسن نودسن" را به ایران دعوت کرده بود تا از نظر فنی این طرح را به صورتی دربیاورد که قابل پذیرش بانک بین‌المللی باشد. . . . وقتی دولت حکیمی جانشین دولت قوام شد، او در برنامه خود نامی از برنامه هفت ساله نبرد، ولی در نطقی که هنگام اخذ رأی ایراد کرد، گفت: "دولت حاضر، برنامه هفت ساله دولت سابق را تکمیل و تعقیب خواهد کرد و درموقع خود، از لزوم یا عدم لزوم استقراض از بانک بین‌المللی به مجلس گزارش خواهد داد." به نظر می‌رسید که حکیمی مایل است قبل از اینکه تکلیف برنامه هفت ساله را روشن کند، تکلیف تبصره "ه" ماده واحده‌ای را روشن نماید که متعاقب "کان لم یکن" شناختن موافقت‌نامه نفت شمال، به تصویب مجلس رسیده بود و دولت را مکلف می‌کرد که در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور، اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن، مورد تضییع واقع شده بخصوص راجع به نفت جنوب، به منظور استیفای حقوق ملی ایران، مذاکرات و اقدامات لازم را بعمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد. . . . و به ظاهر فکر می‌کرد که اگر عواید نفت جنوب افزایش پیدا کند، شاید هیچ نیازی به قرضه خارجی نباشد، بخصوص که نمی‌خواست سیاست نزدیکی با آمریکا را که مورد نظر قوام‌السلطنه بود، تعقیب کند و ایران را از دایره نفوذ انگلیسیها بیرون ببرد. مسئله نزدیکی با آمریکا، امری بود که انگلیسیها خود را نسبت بدان خیلی حساس نشان می‌دادند و به همین جهت وقتی دولت قوام متعاقب تصویب ماده واحده، با شرکت نفت ایران و انگلیس وارد مذاکره شد و خواست که نماینده‌ای از لندن به تهران بیاید تا او بتواند به موجب قانونی که به تصویب مجلس رسیده، برای استیفای حقوق ایران با آنها مذاکره کند، آنقدر در این کار مسامحه نشان دادند تا شاه دولت قوام را وادار به کناره‌گیری کرد و حکیمی را آورد، که انگلیسیها او را از دوستان خود می‌دانستند. در دولت

روزگار نو _____ آذر ۱۳۶۶

همین حکیمی بود که "ایدن" وزیر خارجه انگلیس به تهران آمد تا به شاه بفهماند که هنوز باد به پرچم انگلیس می‌وزد و حمایت انگلستان از شاه مستلزم آنست که او نگذارد منافع انگلیس در ایران به مخاطره بیافتد.

مستر "گس" یکی از مدیران شرکت نفت ایران و انگلیس که در زمان حکیمی به ایران آمد تا باب مذاکره‌ای را که قوام می‌خواست با انگلیسیها باز کند او با جانشین قوام بگشاید، در همان جلسه اول مذاکره حرفش این بود که دولت مطابق کدامیک از مواد قرارداد موجود، تقاضای تجدید نظر در آن را می‌نماید... و گفت اگر شرکت تخلفی از تعهدات خود کرده خوبست که دولت موارد تخلف را بیان نماید و اگر تخلفی در کار نبوده، امتیازنامه‌ای که در زمان رضاشاه به تصویب رسیده اجازه هیچگونه تجدید نظری را به طرفین نمی‌دهد.

xalvat.com

دولت حکیمی که نمی‌خواست با انگلیسیها سرشاخ بشود و بیشتر غرضش رفع تکلیف بود تا استیفای حقوق ملی ایران، آنهم با آن قصد و غرضی که در قانون آمده بود، از میان تمام مواد امتیازنامه، ماده شانزدهم آن را چسبید که می‌گفت: کمپانی باید صنعتگران و مستخدمین فنی و تجاری خود را به اندازه‌ای که اشخاص ذیصلاحیت و با تجربه در ایران یافت می‌شود، از اتباع ایران انتخاب کند و طرفین قرارداد موافقت کرده بودند که بر طبق آن، هر سال مستخدمین غیر ایرانی را تقلیل بدهند و به جای آنها، بطور تصاعدی، در کوتاهترین مدت ممکن از اتباع ایرانی بگمارند...

با اینکه در این مورد کوچکترین ابهامی در تخلف شرکت وجود نداشت و بعد از گذشت پانزده سال از قرارداد ۱۹۳۳، آنچه انگلیسیها در این زمینه انجام داده بودند آنقدر محدود و معدود بود که آشکارا حکایت از سوء نیت آنها می‌کرد، اما مستر "گس" زیر بار هیچیک از موارد مطرح شده نرفت و مذاکرات را بدون نتیجه پایان داد و به لندن بازگشت. آنطورکه از نوشته‌های مصطفی فاتح که از سال ۱۳۲۶ به سمت معاونت کل شرکت نفت منصوب شده بود برمی‌آید، در آن موقع سفارت انگلیس به "گس" و سایر مدیران شرکت نفت توصیه کرده بود که برای قبول خواستهای دولت ایران عجله‌ای نشان ندهند و بگذارند تا بتدریج زمینه مساعدی برای کنار آمدن، تهیه و تدارک شود...

سقوط دولت حکیمی و روی کار آمدن هژیر که سالها یک پای دائمی همه کابینه‌ها به حساب می‌آمد، برای "ایران ما"ئی‌ها که حالا رسول پرویزی و فریدون توللی نیز پس از انشعاب از حزب توده در دور و بر آن می‌پلکیدند، یک پیشامد غیرمنتظره نبود. در واقع از اوایل سال ۱۳۲۷ که ما چهارشنبه شبها را به یک جرگه دائمی در جوجه کبابی چهار فصل، در منطقه عباس آباد، اختصاص داده بودیم که هم فال بود و هم تماشا، هم می‌خوردیم و می‌نوشتیم و هم صحبت می‌کردیم، محور اصلی گفتگوهایمان مسائل سیاسی روز بود و به قول حافظ: مباحثی که در آن مجلس جنون می‌رفت، و رای مدرسه

روزگار نو _____ آذر ۱۳۶۶

و قال و قيل مسئله بود. در این گردهمائی‌ها که گاهی تا صبح بطول می‌انجامید، بقدری بی‌تکلف از هر دری سخن به میان می‌آمد و راز و رمزها روی دایره ریخته می‌شد که بتدریج داشت این امید در قلوب ما پر و بال می‌گرفت که گوئی بار دیگر داریم به همان صلح و صفائی می‌رسیم که در اول کار از آن برخوردار بودیم و چنان اعتماد و اعتقادی به یکدیگر داشتیم که همه، یکی بودند و یکی، همه...
xalvat.com

از برکت همین جلسات که گاهی افرادی نظیر محمد علی خان مسعودی نیز در آن شرکت می‌کردند، ما از خیلی از جریانات پشت پرده خیر داشتیم و از جمله می‌دانستیم که خواهر همزاد شاه علاقه فراوانی به نخست وزیری هژیر دارد و شاه را نیز موافق کرده است که دیگر دوز پیرمردها را خط بکشد و فردی نظیر هژیر را روی کار بیاورد که هم بالنسبه جوان است و ۴۶ سال دارد، هم به امور مملکت وارد است و سالها وزیر امور مالی و اقتصادی مملکت بوده، هم پیوسته در مسیر سیاست سنتی کشور قرار داشته و انگلیسیها نسبت به او حسن ظن دارند، هم مردم او را که مدتی دراز اسمش به عنوان بازرس دولت بر روی اسکناسها بوده، می‌شناسند و نسبت به او احساس بیگانگی نمی‌کنند و هم تمام و کمال توی دست دربار است و به هیچوجه نمی‌خواهد حساب خود را از حساب شاه جدا کند و در برابر او جبهه بگیرد...

بنابراین، ما انتظار آمدن هژیر را داشتیم ولی آنچه که فکرش هم به مخیله‌مان خطور نمی‌کرد این بود که با آمدن هژیر، کاسه و کوزه ما بهم بریزد. در چهارشنبه شب هفته‌ای که هژیر آمده بود و هنوز معلوم نبود چه کسانی را برای همکاری دعوت خواهد کرد، ما تا صبح گفت و شنود داشتیم که باید چه رویه‌ای در قبال دولت جدید داشته باشیم. حاصل این گفت و شنودها این بود که به صرفه و صلاح روزنامه‌های نظیر ایران ما، که معتبرترین روزنامه صبح تهران به حساب می‌آمد، نیست که خود را به هیچوجه آلوده دولت هژیر کند و احیانا "در صف طرفداران آن قرار بگیرد. زیرا آنچه تا آن زمان موجب جلب اعتماد و اعتقاد عمومی نسبت به این روزنامه شده این بوده است که "ایران ما" پیوسته در قبال دولت‌های مختلف و جریانات گوناگون مملکتی استقلال نظر کامل ابراز داشته و دفاع از منافع ملت و مصالح مملکت را بر سایر ملاحظات، از جمله مناسبات شخصی و اغراض خصوصی، ترجیح داده است و جهانگیر تفضلی مدیر روزنامه که در این مباحثه پر جوش و خروش میداندار بود، در تمام طول شب چنین می‌نمود که او حتی می‌خواهد پا را از این هم فراتر بگذارد، و موافق آنست که ایران ما از آغاز، به حکومت هژیر دندان نشان بدهد...

با یک چنین پیشینه‌ای، عصر پنجشنبه وقتی روزنامه‌ها خبر دادند که جهانگیر تفضلی به سمت معاونت سیاسی هژیر انتخاب شده است، همه ما داشتیم شاخ درمی‌آوردیم... و این تعجب و حیرت از راه و روشهای جهانگیر، صد چندان شد وقتی که او بنای قسم و آیه را گذاشت و ادعا کرد



روزگار نو _____ آذر ۱۳۶۶

که بدون اطلاع قبلی او را معاون نخست‌وزیر کرده‌اند و این مطلب را در ایران
ما و دیگر روزنامه‌ها نیز منعکس ساخت بدون اینکه از چنین اقدامی ابراز
کوچکترین نارضائی بکند و یا از قبول آن عذر بخواهد!

xalvat.com



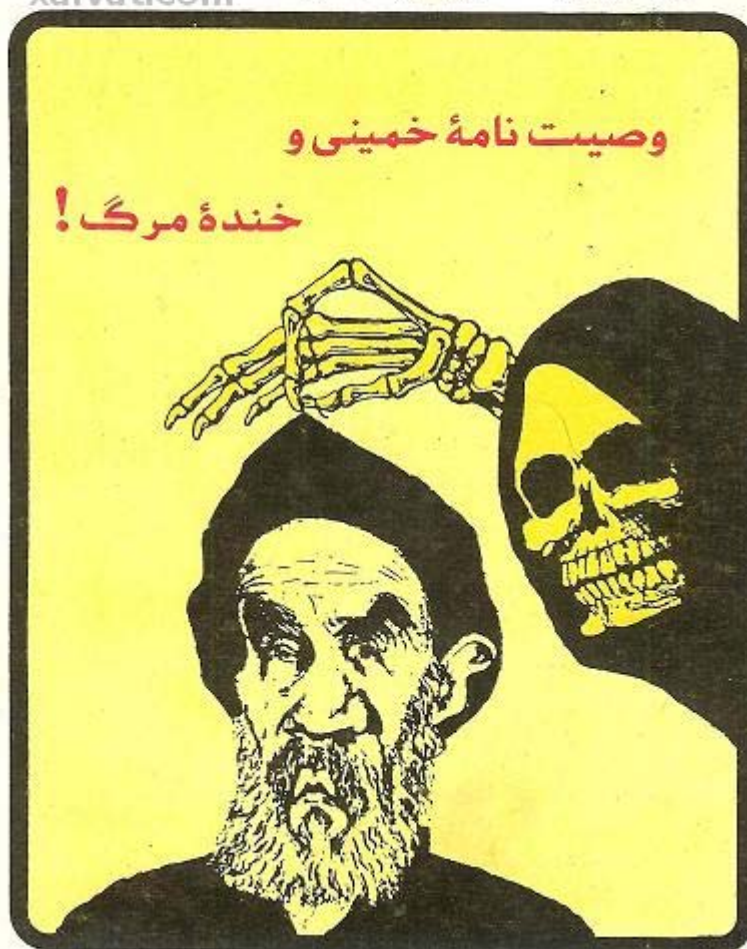


دل در کف بیداد تو جز داد ندارد
ای داد که کس همچو تو بیداد ندارد
قربادری نیست در این ملک وگرنه
کس نیست که از دست تو فریاد ندارد
این کشور ویرانه که ایران بودش نام
از ظلم تو یک خانه آباد ندارد
فرخی یزدی



xalvat.com

ماهنامه دی (جدی) ۱۳۶۶ - دفتر یازدهم (سال ششم)





قصه پر غصه من

xalvat.com و

ایران من

این یادداشتها که در واقع زندگینامه من است ، بصورت فصول مختلف ، که هر فصل برای خود مقاله مستقلی است ، تنظیم شده است . هفتاد و پنج فصل آن در شماره های گذشته چاپ شده و اینک فصل هفتاد و ششم :
"بامشاد"

۷۶

درست یک ماه بعد از روی کار آمدن هژیر ، در ۲۳ تیرماه ۱۳۲۷ اعلام شد که شاه بطور خصوصی و غیررسمی سفری به انگلستان خواهد کرد . . . و چهار روز بعد شاه راهی لندن شد . زمینه این سفر را ایدن وزیر خارجه انگلیس ، در دیداری که با شاه در تهران داشت ، فراهم آورده بود و شاه برای اینکه یک دولت به اصطلاح قبراقی در اختیار داشته باشد تا بتواند طی مذاکراتی که در لندن خواهد داشت بر روی کارآئی آن حساب کند ، مصلحت چنین دیده بود که آن کاری را که بعد از سفر ناگزیر از انجام آنست ، قبل از سفر انجام بدهد ، یعنی حکیمی را کنار بگذارد و فردی را روی کار بیاورد که بیش از او حرف شنوی و قدرت کار داشته باشد و بخصوص با سیاست انگلستان همداستانی نشان بدهد . . .

روزگار نو _____ دی ۱۳۶۶

آنچه شاه از سفر لندن انتظار داشت این بود که در این فرصت انگلیسی‌ها را با این نظر خود، که در ایران شاه باید از اختیارات بیشتری برخوردار باشد، موافق کند و بعد با جلب این موافقت راه را در داخل کشور برای وصول به این منظور، هموار نماید... و متقابلاً "چشمداشت و توقع انگلیسی‌ها نیز برگرد مصالح و منافی دور می‌زد که برای خود در ایران قائل بودند و از جمله نمی‌خواستند که وضع و موقع شرکت نفت جنوب به مخاطره بیافتد یا موانعی برای ادامه کار بانک شاهی ایجاد شود و از همه اینها مهمتر مایل نبودند که جاذبه آمریکای بعد از جنگ جهانی دوم، ایران را از دایره نفوذ انگلیس بیرون بکشد و پای آمریکائی‌ها را به ایران، بیش از آن اندازه‌ای که آنها موافقتند، باز کند. مبالغه است اگر شایعات آن وقت را بپذیریم و بگوئیم شاه از این سفر با دست پر برگشت. ولی اگر آنچه که انگلیسی‌ها در آن سفر در گوش او زمزمه کرده بودند و او آن را در مراجعت، به عنوان نظر خود، برای وکلای مجلس بازگو کرد فهمیده بود و از سر صداقت آن را بکار می‌بست، امروز قضاوت تاریخ درباره او این بود که: با خود از لندن یک گنج شایگان آورده بود.

xalvat.com

آنچه در لندن به شاه گفته بودند و شاه طوطی‌وار آن را در تهران تکرار می‌کرد، این بود که: "اگر شما در ایران به یک تحولی از بالا دست نزنید و اصلاحات را از خودتان شروع نکنید، ناچار به یک تحولی از پائین گرفتار خواهید شد."

وقتی شاه از لندن بازگشت، این فقط او نبود که نمی‌توانست از جمع بندی مذاکراتش با انگلیسی‌ها به یک نتیجه گیری معقول برسد، نخست وزیر برگزیده‌اش هژیر نیز کلافه‌تر از او دور خود می‌چرخید و از دست‌همکاران نامتجانس خود جان بسر شده بود.

عمارتی را که او در آن تابستان برای محل نخست وزیری در نظر گرفته بود، عمارت بیلاقی سفارت آلمان در پل رومی بود که هنوز در تصرف دولت ایران قرار داشت. در این عمارت، اطاق کار خود سفیر آلمان را هژیر گرفته بود، اطاق خواب خانم سفیر را که دورتادورش آئینه‌های قدی کار گذاشته بودند، به جهانگیر تفضلی داده بود و یک اطاق مجلل دیگر را به معاون پارلمانی‌اش، معدل شیرازی... .

هرقدر جهانگیر تفضلی همه مردم را در خودش می‌دید و در این اطاق به اصطلاح عشقی، عمده وقتش صرف ور رفتن به خودش می‌شد و نقشه‌هایی که برای خود در سر داشت و حضور هیچکس مانع از این نمی‌شد که او در اطاق بنای قدم زدن را بگذارد و همینطور که از برابر آئینه‌ها می‌گذرد، موهایش را دست بکشد و سر و وضع خود را دید بزند و گره کراواتش را شل و سفت کند و "ژست" های خود را مورد ارزیابی قرار بدهد... معدل شیرازی خودش را در دیگران جستجو می‌کرد و برو و بیائی برآه انداخته بود. او با اینکه مردی متمکن و متعین و مردمدار و دست و دل باز به حساب می‌آمد و همیشه در

روزگار نو _____ دی ۱۳۶۶

خانهاش به روی مردم باز بود و هیچکس را ناامید از آن در باز نمی‌گرداند، از آن دسته رجالی بود که اعتقاد داشت شغل دولتی برای آنست که انسان بخورد و بخوراند و بدین جهت در همان نخستین هفته‌ای که هژیر او و تفضلی را به معاونت خود برگزید، در حیاط منزل خود در خیابان ویلا، با حضور تفضلی برگزیده‌ای از ارباب مطبوعات وقت تهران را جمع کرد تا به آنها بگوید که خوان یغمائی گسترده شده و برای اینکه توی دست و پای هم ندویم و اسباب مزاحمت هم را فراهم نکنیم، بایستی هرکسی سهم مشخصی داشته باشد و بداند که کجا قلمرو اوست و نیز کسی چشم طمع به غنایم او ندوخته است...

اگر از این سخنان، مهدی میراشرفی مدیر روزنامه "آتش" چنان ذوق زده شد که فی‌الغور سر را به جانب راست خود خم کرد و شانه‌چپ معدل را بوسید و گفت من بایستی دهان شما را می‌بوسیدم که از آن نقل و نبات و جواهر می‌بارد، من چنان خونم به جوش آمد که مثل اسپند از جا پریدم و فریاد برآوردم: من تا حال نمی‌دانستم که با یک مشت دزد سرگردنه سرکار دارم. وای به مملکتی که شما رجالش هستید و ما روزنامه نویسه‌هایش... و به طرف در منزل براه افتادم. هرچه معدل مرا صدا کرد، اعتنائی نکردم و وقتی داشتم از در بیرون می‌آمدم متوجه شدم که جلالی نائینی مدیر روزنامه "کشور" هم بی‌سر و صدا به دنبال من روان است.

در بیرون از خانه معدل که من مثل گرگ تیرخورده به خود می‌پیچیدم، حرف‌های جلالی نائینی خیلی در آرام کردن من مؤثر واقع شد. من اول قصد داشتم به اداره روزنامه بروم و تمام و کمال شرح این ماجرا را منعکس کنم و بعد بنویسم که دیگر حاضر نیستم در روزنامه‌های کار کنم که مدیر آن شریک دزد و رفیق قافله است، لیکن جلالی با لحن آرام و مهربان خود به من فهماند که از این ساعت به بعد همه آنهایی که در آن مجلس بوده‌اند، از جمله خود جهانگیر، چهارچشم مواظب کارهای تو هستند و تو دیگر نمی‌توانی دست از پا خطا کنی و اگر بکنی این خطر وجود دارد که برایت پاپوشی بدوزند و بلائی به سرت بیاورند. وقتی این حرف را معقول یافتم، گفتم پس بدون هیچ عکس‌العملی از روزنامه کناره‌گیری می‌کنم. جلالی این حرکت مرا هم خلاف مصلحت تشخیص داد و به من یادآور شد که تو اگر عاقل باشی باید از آنچه پیش آمده استفاده کنی و وضع و موقع خودت را در روزنامه استحکام ببخشی و "ایران ما" را نجات بدهی. این روزنامه‌های که تو بهترین سال‌های عمر خودت را صرف آن کرده‌ای، چیزی نیست که آسان بتوانی از آن بگذری. هم‌الان پنج شش سالست که تو سردبیر غیررسمی روزنامه‌های! چرا نمی‌خواهی در این فرصت خودت را مدیر و سردبیر رسمی روزنامه بکنی؟

تا آن روز من هرگز فکر نکرده بودم که از این روزنامه‌های که شب و روز من صرف آن می‌شود، بتوانم چیزی بیش از آنچه که به من داده‌اند بخواهم. من در سال ۱۳۲۱ با ماهی سی تومان در روزنامه "بهار" که بعد جای خود را

روزگار نو _____ دی ۱۳۶۶

به "نبرد" و "ایران ما" داد مشغول به کار شده بودم و حالا این حقوق به ماهی پانصد تومان رسیده بود و گرچه به پای حقوق سردبیرهای پاره‌ای از روزنامه‌ها و مجلات نمی‌رسید ولی بالاترین رقمی بود که از مداخل "ایران ما" که عمده آن از تکفروشی حاصل می‌شد، می‌توانست عاید من بشود و من با آن می‌ساختم و شکایتی نداشتم... اما حالا این حرف‌های جلالی گوئی مرا از آن دنیای پا در هوای روءیائی‌ام پائین کشیده و به روی زمینی آورده بود که زیر پایم می‌لرزید. احساس می‌کردم حق با اوست. من آسان نمی‌توانم از "ایران ما" بگذرم. "ایران ما" با رگ و بی و جان و دل من پیوند پیدا کرده است، بدون اینکه هیچ قدرت قانونی برای حفظ آن داشته باشم... و از خود می‌پرسیدم چطور ممکن است پس از یک چنین جنجالی که براه انداخته‌ام بتوانم در "ایران ما"، حتی در همین وضع بی‌ثبات فعلی نیز باقی بمانم؟ و جوابی برای این سؤال نمی‌یافتم!

xalvat.com

آنشب وقتی جهانگیر با قیافه‌ای بشاش وارد دفتر روزنامه شد و قبل از اینکه با دیگران حرفی بزند، یگراست بطرف من آمد و مرا در آغوش گرفت، من از شدت هیجان اشک به چشم آورده بودم و نمی‌دانستم چه بگویم و این او بود که بلافاصله درصدد دلجوئی من برآمد و گفت: "عکس العمل تو خیلی طبیعی بود ولی بدبختانه در آنجا من نمی‌توانستم حرفی بزنم، نمی‌توانستم با تو از خانه معدل بیرون بیایم. برای اینکه دعوی دو معاون نخست وزیر، کابینه را عملاً دچار بحران می‌کرد و کاسه و کوزه دولت را سخت بهم می‌ریخت و افتضاحش عالمگیر می‌شد... همینقدر که من به تو اعتراضی نکردم و گذاشتم تا داد و بیداد را بکنی، این خودش نشانه آن بود که من با تو هم عقیده‌ام. ولی بیش از این کاری از دستم ساخته نبود و من اطمینان دارم که معدل همین "سکوت" را هم بر من نخواهد بخشید."

با اینکه آنشب طرز رفتار جهانگیر حکایت از آن داشت که خود را اخلاقاً وامدار من می‌داند، از فردای آن روز قیافه‌ای طلبکار به خود گرفت که... معدل برایش این توهم حاصل شده که تو این تظاهرات را به اشاره من کرده‌ای و برای من در مجلس و در دربار، حتی در پیش هژیر نیز مایه گرفته است...

با اینکه این حرف از بیخ و بن دروغ بود و معدل به کسانی که این جریان را به گوش رسانده بودند، گفته بود: "جهانگیر این حرف را از خودش درآورده تا اینطور وانمود کند که اینگونه اعتراضات فقط و فقط برازنده اوست و هیچکس چنین کاری را، جز از او، از کس دیگری انتظار ندارد، اما من هیچ کار پوروالی را تا به امروز به حساب جهانگیر نگذاشته‌ام که این دومیش باشد علی‌الخصوص که من قلباً ذره‌ای از این جار و جنجالی که او براه انداخت، دلگیر نیستم و این تند مزاجی او را برخلاف خیلی‌ها، نشانه‌ای از صفا و صداقت و حساسیتش می‌دانم که گفته‌اند از آن نترس که های و هو دارد، از آن بترس که سر به تو دارد..."، لیکن من همین حرف را

روزگار نو _____ دی ۱۳۶۶

دستاویز طرح این مسئله قرار دادم که چاره‌ای جز این نیست که حساب روزنامه "ایران ما" از حساب جهانگیر تفضلی جدا بشود و تا وقتی این کار صورت نگرفته است، یا ایران مائی‌ها به آتش جهانگیر خواهند سوخت یا جهانگیر به آتش ایران مائی‌ها . . .

در واقع تا آن زمان، جهانگیر هرگز جرات آن را پیدا نکرده بود که روزنامه "ایران ما" را یک روزنامه شخصی خود بداند، زیرا این روزنامه را او با سرمایه و یا زحمت شخصی خود براه نیانداخته بود. این روزنامه‌ای بود که به علت توقیف روزنامه "نبرد" خسرو اقبال و به درازا کشیدن توقیف آن در اثر فشار متفقین دوران جنگ، جانشین نبرد شده بود و اداره آن به همان ترتیبی صورت می‌گرفت که از سال ۱۳۲۱ اساس آن را در روزنامه "بهار" و بعد در روزنامه "نبرد"، خسرو اقبال ریخته بود و در سال ۱۳۲۷ که جمع ما جورتر از همیشه به نظر می‌آمد، سهم جهانگیر در اداره این روزنامه‌ای که او حد اعلای استفاده را از آن بعمل آورده بود، عملاً از همه کمتر بود. خود جهانگیر تفضلی در خاطرات آشفته‌ای که بتازگی به روی کاغذ آورده و نسخه‌ای از آن را برای من فرستاده، روی این نکته تأکید کرده است که "کار و بار روزنامه ایران ما بیشتر با اسماعیل پوروالی، سردبیر ایران ما، بود"، ولی من سردبیر رسمی نبودم و چون سنم کمتر از سی سال - که یکی از شرایط لازم برای گرفتن امتیاز و عهده‌دار شدن مدیریت و سردبیری به حساب می‌آمد - بود، در سال ۱۳۲۷ هم نمی‌توانستم این سمت غیررسمی خود را رسمی کنم. . . . جهانگیر تفضلی که حالا اینطور نشان می‌داد که بی‌میل نیست حساب روزنامه را کاملاً از حساب خودش جدا کند و از من چاره جوئی می‌خواست، آنقدر قضیه را پیگیری کرد تا بالاخره من به ظاهر به او همان پیشنهادی را کردم که میل قلبی خودش بود: "شما می‌توانید مدیریت روزنامه را به محمود تفضلی بدهید. . . من و او که سالهاست با هم کار می‌کنیم، یک طوری با هم کنار خواهیم آمد. . ."، غافل از اینکه محمود "پیاده" و محمود "سواره" زمین تا آسمان با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کنند! زیرا روزی که کار تشریفات مدیریت محمود به اتمام رسید و او بطور رسمی مدیر و سردبیر ایران ما شد، بلافاصله جلسه‌ای تشکیل داد تا برنامه کار خود را برای همکاران روزنامه تشریح کند و بگوید که چون جنگ اول به از صلح آخراست "من لازم می‌دانم این تصمیم را از حالا به همه بگویم که هرکس در کار روزنامه با من اختلاف نظر پیدا می‌کند، تنها یک راه در برابرش وجود دارد و آن اینست که کنار برود و بگذارد من کارم را بکنم!" و من در همان جلسه بلافاصله جواب دادم: چون من با این طرز کار مخالفم، از همین حالا خداحافظی می‌کنم. این شما و این ایران مائی که من نوجوانی خود را در پای آن گذاشتم. و از فردای آن روز دیگر به ایران ما نرفتم و "ایران ما"ی محمود تفضلی در شهریور ۱۳۲۷ فقط سه شماره دوام پیدا کرد و چنان بسرعت خوانندگان را از دست داد که چاره‌ای جز تعطیل نداشت!



رمز آزادی در حلقه‌ها هر زنجیر است
قفل هم امیدی است .
قفل یعنی که کلیدی هم هست
قفل یعنی که کلید .

نصرت رحمانی

روزگارنو

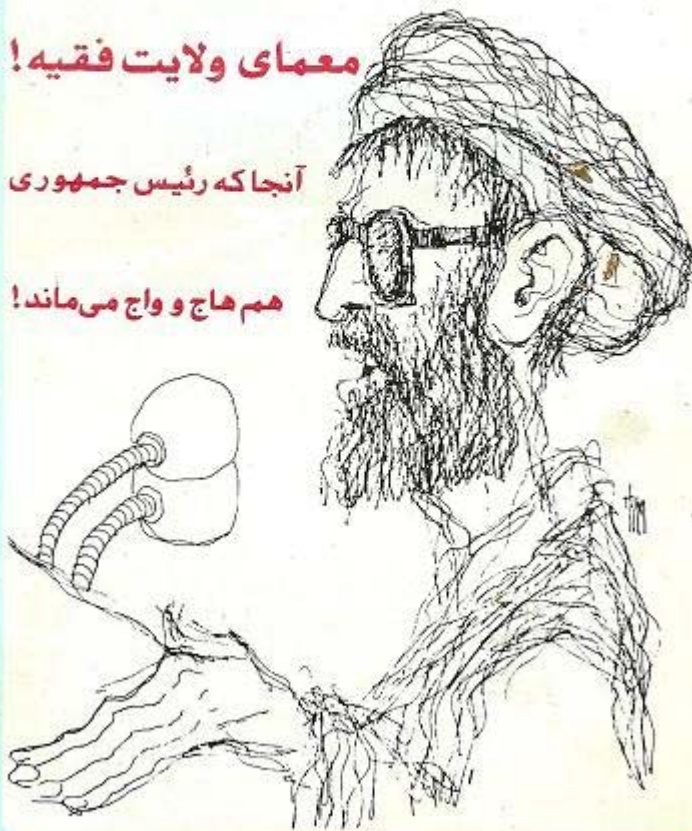
xalvat.com

ماهنامه بهمن (دلو) ۱۳۶۶ - دفتر دوازدهم (سال ششم)

معمای ولایت فقیه!

آنجا که رئیس جمهوری

هم حاج و واج می‌ماند!





xalvat.com

قصه پر غصه من

و

ایران من

این یادداشتها که در واقع زندگینامه من است ، بصورت فصول مختلف ، که هر فصل برای خود مقاله مستقلی است ، تنظیم شده است . هفتاد و شش فصل آن در شماره های گذشته چاپ شده و اینک فصل هفتاد و هفتم :
"بامشاد"

۷۷

کنار کشیدن من از روزنامه "ایران ما" ، به دنبال تفرقه ای که پیش آمد ، و بعد تعطیل ناگهانی آن در کمتر از یک هفته ، آنچنان جراحی در قلب و احساس من بوجود آورد که هیچوقت التیام نیافت . حتی بعدها روزنامه و مجله بامشاد هم که تمام و کمال به خود من تعلق داشت ، نتوانست جای خالی این نشریه ای را پر کند که صاحب امتیازش جهانگیر تفضلی بود ، مدیر واقعی اش خسرو اقبال و در تابستان سال ۱۳۲۲ این دو نفر برای اینکه هم مرا راضی کنند و هم محمود تفضلی را که سن و سوادش از من بیشتر بود ، توافق کردند که طی یک اعلامیه ، محمود را به عنوان سردبیر روزنامه توقیف شده

روزگار نو ————— بهمن ۱۳۶۶

"نبرد"، که امتیاز آن را خسرو اقبال داشت و در افکار عمومی آن زمان برای خود جایی باز کرده بود، معرفی کنند و مرا بر سر سردبیری روزنامه ایران ما بگذارند که در آغاز بدل روزنامه نبرد به حساب می‌آمد اما بتدریج جای اصل را گرفت.

آنها در این انتخاب آنقدر که به عشق و شور و احساس مسئولیت من که در آن سال‌های پر تب و تاب نوجوانی نسبت به کار روزنامه ابراز می‌داشتم، فکر کرده بودند چندان توجهی به بضاعت ادبی و علمی و تجربی من که دست‌کمی از سرمایه مادی و وسعت مالی من نداشت، نشان نداده بودند. من بخاطر روزنامه، تحصیلات دانشگاهی‌ام را هم رها کرده بودم و نه فقط تمام روزم به تهیه مطلب برای روزنامه می‌گذشت بلکه شبها نیز خودم به مطبعه می‌رفتم تا بر سر صفحه بندی روزنامه حاضر باشم و آخرین نمونه صفحات را نیز تصحیح کنم... و چه بسیار شبها را که من در مطبعه به صبح رساندم و بعد از همانجا یکسر به اداره روزنامه رفتم تا کار شماره بعد را دست بگیرم. با اینهمه، من از این مراقبت دائمی و پیگیر که گذشت ماهها و سالها به هیچوجه تغییری در آن بوجود نمی‌آورد، خسته نمی‌شدم زیرا معتقد بودم که کسب اعتبار و حیثیت برای روزنامه‌های که روی پای خود ایستاده است و جزء انگشت شمار روزنامه‌های ایران است که فقط با پول تکفروشی اداره می‌شود، مجانی به دست نمی‌آید. من خودم را آنقدر به ایران ما وابسته می‌دانستم که گاهی فکر می‌کردم نه او بی من می‌تواند به حیات خود ادامه بدهد و نه من می‌توانم بی او از تلاش زندگی و کار شبانه‌روزی‌ام لذت ببرم... و عجب که چنین شد و با اینکه بعد از تعطیل ایران ما، درهای روزنامه‌ها و مجلات وقت چهارطاقی به روی من باز شده و همه برای قاپیدن من، با یکدیگر مسابقه گذاشته بودند و من ناچار شدم که برای گذران زندگی، در عرض هفت سال، برای بیش از ده مجله و روزنامه یا مقاله بنویسم یا به کار سردبیری بپردازم، و دست آخر نیز خودم نشریه "بامشاد" را براه انداختم، ولی هیچ جا برای من ایران ما نشد و آن شور و شوق و هیجان و التهاب نوجوانی را ببار نیاورد... و در عرصه کار، "ایران ما" برای من همچنان اولین و شاید آخرین عشق باقی ماند. اگر جهانگیر تفضلی ایران ما را در راه دولت هژیر قربانی کرد، دولت هژیر نیز دولتی مستعجل بود و دو ماهی بعد از ایران ما، از پا درآمد. بعد از سفری که شاه به لندن کرد و در بازگشتش اینطور وانمود می‌شد که مذاکرات او با انگلیسی‌ها منجر به توافقی‌هایی بخصوص در مورد نفت شده است، برای محافل سیاسی این انتظار بوجود آمده بود که نخستین عمل چشمگیر دولت هژیر، حل و فصل کار نفت باشد که در برنامه دولت او، در شرح وظایفی که خود را متعهد به انجام آن می‌دانست، فقط اشاره کوتاهی بدین مضمون، به آن شده بود: "اجرای کلیه قوانین بالاخص قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶".

هژیر همزمان با دعوتی که از شرکت نفت ایران و انگلیس بعمل آورد تا نماینده خود را به تهران بفرستد و مذاکرات ناتمام دولت حکیمی ادامه پیدا

روزگار نو _____ بهمن ۱۳۶۶

کند، در شهریور ماه طی لایحه‌ای از مجلس اجازه خواست که سه نفر متخصص عالی‌مقام از اتباع کشورهای فرانسه، بلژیک، هلند، سوئد و سوئیس جهت مشاوره در مسائل حقوقی و مالی و فنی اجرای قانون مهر ۱۳۲۶، برای مدتی که از چهارماه تجاوز ننماید، استخدام کند و مجلس نیز با تصویب این لایحه، از این فکر استقبال کرد.

این فکر تازگی نداشت، در واقع پنج سال قبل از آن تاریخ، یعنی در سال ۱۳۲۲ که هیئت‌های انگلیسی و آمریکائی قریب هشت ماه سراسر ایران را زیر پا گذاشته و سرانجام از دولت سهیلی خواستار اجازه کشف و استخراج نفت مناطقی شده بودند که خارج از محدوده شرکت نفت ایران و انگلیس بود، سهیلی ضمن گزارش این موضوع به هیئت وزراء، گفته بود: "چون ما به هیچوجه از امر نفت اطلاعی نداریم خوبست یک نفر متخصص از خارج استخدام کنیم که بتواند در این مذاکرات به ما کمک کند." و بعد خودش گفته بود که بهترین متخصص در امر نفت، در آمریکاست و من با دکتر "میلسپو" مستشار وزارت دارائی، در این باره صحبت کرده‌ام، گرچه فرد مورد نظر حقوق زیادی می‌خواهد ولی ما در نظر داریم او را برای مدت شش ماه استخدام کنیم."

xalvat.com

بطوری که صدراالاشراف در خاطرات خود می‌نویسد: او که در آن کابینه سمت وزیر دادگستری را داشته است، پس از اینکه اعتراض می‌کند که چرا باید اعضای دولت وقتی از این ماجرا با خبر شوند که به هیئت‌های اکتشافی ماهها اجازه بررسی و تحقیق و تخمین داده شده است، از سهیلی می‌پرسد آیا تا حال در این خصوص از طرف شوروی‌ها اقدامی صورت نگرفته است؟ و وقتی سهیلی جواب نفی می‌دهد، می‌گوید: تعجب می‌کنم، با سوابقی که همه می‌دانیم، چطور متصور است که انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها در اراضی شمال ایران درصدد عملیات کشف نفت بر بیایند و روسها ساکت بمانند. از حالا باید منتظر عاقبت این خبط دولت شد، صدراالاشراف می‌نویسد که این اظهارات من، در وزراء اثر گذاشت و عجله در استخدام متخصص را صلاح ندانستند و بعد از چند روزی اطلاع حاصل شد که متخصص مورد نظر فوت کرده است و طبعا "موضوع مسکوت ماند."

به هر حال، در اوایل مهر ۱۳۲۷ مستر "گس" در رأس یک هیئت سه نفره از طرف شرکت نفت جنوب، دوباره به تهران آمد و پس از چند جلسه مذاکره مقدماتی، یادداشتی حاوی نظریات دولت به او تسلیم گردید و متعاقب آن در جلسات متوالی، کمیسیونی که از طرف دولت مأمور این کار شده بود، توضیحاتی درباره مواد مختلف این یادداشت در اختیار نماینده شرکت قرار داد ولی این بار هم "گس" همان رویه طفره‌آمیز دفعه قبل را ادامه داد و اظهار داشت که ما در هیچ موردی نمی‌توانیم تصمیم نهائی بگیریم و چاره‌ای جز این نداریم که به لندن بازگردیم و گزارش امر را به همکاران خود بدهیم و بعد نظر شرکت را درباره مواد این یادداشت، به

روزگار نو ————— بهمن ۱۳۶۶

اطلاع دولت ایران برسانیم .

گرچه یادداشت دولت هژیر در آن موقع انتشار پیدا نکرد و ده ماه بعد در مرداد ۱۳۲۸، در اواخر دوره پانزدهم مجلس، متن آن آفتابی گردید و معلوم شد که حاوی بیست و پنج فقره اعتراض به تخلقاتی بوده که شرکت برخلاف امتیازنامه مرتکب آن شده است، اما لحن و مضمون اعلامیه مشترک دولت و شرکت نفت جنوب، گواهی می‌داد که دولت هژیر به هیچوجه قصد پا گذاشتن بر روی دم شرکت را نداشته و قصدش از "استیفا"ی حقوق ایران، آنطور که در قانون مهر ۱۳۲۶ آمده بود، این نبود که اصل امتیاز را مورد تردید قرار بدهد و داد شرکت نفت را در بیاورد. متن اعلامیه مشترک که در ۲۵ مهرماه انتشار یافت، چنین بود: "بنا به دعوت دولت ایران، نمایندگان شرکت سهامی نفت ایران و انگلیس برای مذاکره در باب مسائلی که مورد توجه و علاقه طرفین باشد، اخیراً از لندن به تهران آمده و مانند همیشه مذاکرات مربوطه را با روح همکاری صمیمانه تلقی نموده و مذاکرات را از تاریخ هشتم تا ۲۱ مهر ادامه دادند. نظریات دولت به نمایندگان شرکت توضیح گردید و نظریات شرکت نیز به اطلاع نمایندگان دولت رسید. نمایندگان شرکت اینک به لندن مراجعت می‌نمایند تا در باب تبادل نظریاتی که بعمل آمده، گزارشهای لازم را بدهند. اکنون مرحله مقدماتی خاتمه یافته و شرکت در ظرف مدتی که از سه ماه از این تاریخ تجاوز نخواهد نمود، دولت را از چگونگی امر مسبوق خواهد ساخت تا به مجردی که مقدمات لازمه تکمیل گردد. دنباله مذاکرات در تهران گرفته شود." xalvat.com

از میان یک سلسله جملات مجامله آمیز و توخالی این اعلامیه که به نظر می‌آمد قصدش بیشتر اثبات حسن نیت شرکت نفت ایران و انگلیس است، تنها نکته‌ای که هژیر می‌توانست به استناد آن مذاکرات را مثبت توجیه کند، فرجه سه ماهه‌ای بود که برای دریافت جواب لندن به دست آورده بود، گو اینکه معلوم نبود این جواب چقدر می‌تواند ارضاء کننده باشد . . .

آنچه در آن گیرودار مسلم به نظر می‌رسید این بود که شاه با آوردن دولت هژیر، دولتی که "بله قربان" گو بود و خود را مطیع اوامر ملوکانه می‌شناخت، می‌خواست هرچه زودتر پایه‌های قدرت خود را مستحکم کند و چون در آن زمان عقیده داشت که وصول بدین منظور بدون جلب سیاست انگلستان امکان پذیر نخواهد بود، چنین می‌نمایاند که حاضر به یک بده بستان سیاسی است و میل دارد این امر را به انگلیسی‌ها بقبولاند که اگر می‌خواهند منافعی در ایران به خطر نیافتند باید رضایت به ازدیاد قدرت او بدهند و عنان کشور را یکجا به دست او بسپارند والا تضمین دیگری برای حفظ این منافع وجود ندارد. . . قاعدتاً بایستی انگلستان در حکومت کارگری اتلی، میل نداشته به این بلندپروازی‌های شاه جواب مساعد بدهد که وقتی شاه، نوری اسفندیاری وزیر خارجه را بطور خصوصی به لندن فرستاد تا خواست‌های او را با بویین وزیر خارجه انگلستان در میان بگذارد و حتی المقدور

روزگار نو ————— بهمن ۱۳۶۶

موانع را برای حصول توافق از میان بردارد، رادیوی لندن در برنامه فارسی سیزدهم آبان ۱۳۲۷ خود اعلام داشت که "دیروز آقای نوری اسفندیاری وزیر خارجه ایران بطور غیررسمی وارد لندن شد و قرار بود امروز بعد از ظهر با مستر بوین وزیر خارجه انگلیس ملاقات کند. مخبر سیاسی ما می گوید انتظار می رود که وزیر امور خارجه ایران چند موضوع را با مستر بوین مورد بحث قرار دهد که از جمله آنها تجدید نظر در قانون اساسی ایران و مسائل مربوط به طرح هفت ساله اقتصادی این کشور است. . . ." و در فردای انتشار این خبر سفیر آمریکا به دیدن شاه رفت و اگر کسی بدرستی ندانست که او به شاه چهها گفته و از شاه چهها خواسته است، ولی همه تکذیب عجولانه دولت هژیر را از خبر رادیوی لندن، که حکایت از این داشت که نوری اسفندیاری بدین جهت به لندن رفته تا مسائل داخلی ایران را با وزیر خارجه انگلستان در میان بگذارد، و متعاقب آن استعفای هژیر از ریاست دولت را به پای این دیدار گذاشتند، همانطور که وقتی در اثر فشار دربار، دکتر سیاسی رئیس وقت دانشگاه ناچار شد دستور بدهد که از دانشجویان سال تحصیلی ۲۷ - ۱۳۲۸ تعهد بگیرند که در امور سیاسی دخالت نکنند و در توجیه عمل خود گفت "گرفتن این تعهد، آبرومندانه ترین راه حلی بود که من برای اجرای "اوامر" یافته ام و اگر این کار را نمی کردم احتمال داشت تصمیمات شدیدتری را به من تحمیل کنند" و روزنامه قیام ایران نیز یک هفته بعد از سقوط هژیر و روی کار آمدن دولت ساعد مراغه ای، ترجمه نامه سرگشاده آیزنهاور رئیس وقت دانشگاه کلمبیا را انتشار داد، همه ناظران امور، متفق القول دست سفارت آمریکا را در این کار دیدند و آن را یک نوع دهن کجی به شاه تعبیر کردند، گو اینکه مترجم آن دکتر شایگان بود.

xalvat.com

آیزنهاور در این نامه، خطاب به دانشجویان دانشگاه کلمبیا، چنین نوشته بود: ". . . از هم اکنون که محصل هستید، در امور آمریکا مشارکت نشان بدهید و تصور نکنید که شما فعلا" برای این کارها جوان هستید. . . وفاداری نسبت به اصول و مهیا بودن برای صرف استعداد و قوای خلاقه در راه منافع عمومی و قبول مسئولیت، مقیاس سنجش یک فرد شایسته آمریکائی است نه سن او. . . برای تملک دائمی آزادی باید قیمت آن را پرداخت و قیمت آن، مراقبت مستمر و بیداری و هشیاری خستگی ناپذیر مردم است. هیچوقت قبول نکنید که یک مرد یا یک پیشوا برای نجات آمریکا لازم است. وقتی که آمریکا مرکب باشد از یک پیشوا و صد و چهل و یک میلیون پیروان او دیگر آن را نمی توان آمریکا شمرد. . . رهبری واقعی آمریکا کار هیچ شخص منفردی نیست، این کار جماعات متعددی از مردان و زنان است.





فریاد من شکسته اگر در گلو، و گر
فریاد من رسا،
من از برای راه خلاص خود و شما
فریاد می‌زنم
فریاد می‌زنم

نیما یوشیج

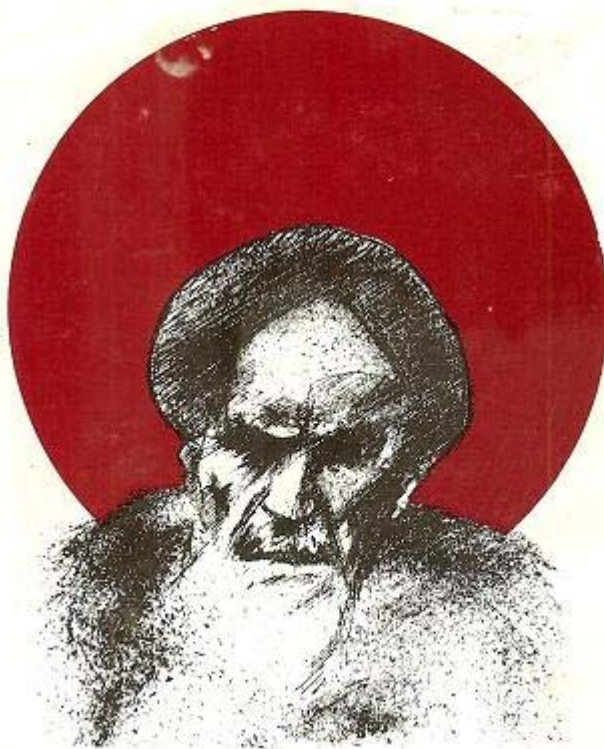
روزگار نو

۱۳۶۶
هفتم

ماهنامه
دفا

xalvat.com

کسوف‌ها؟





قصه پر غصه من

و

ایران من

xalvat.com

این یادداشتها که در واقع زندگینامه من است ، بصورت فصول مختلف ، که هر فصل برای خود مقاله مستقلی است ، تنظیم شده است . هفتاد و هفت فصل آن در شماره های گذشته چاپ شده و اینک فصل هفتاد و هشتم :
"بامشاد"

۷۸

استعفای دولت هژیر در نیمه آبان ماه سال ۱۳۲۸ ، یک حادثه غیر منتظره برای همه و بیش از همه برای مجلسی بود که هنوز به صورت چرخ پنجم درنیامده بود که در جریان آوردن و بردن دولتها قرار نگیرد . خود این امر گواه بر این بود که کناره گیری دولتی که شاه می خواست به وسیله آن راه را برای وصول به مقاصدی که داشت هموار کند ، به خاطر جریانات داخلی نبود بلکه ملاحظات خارجی ، شاه را وادار کرده بود که از خیر هژیر " آنگلو فیل " بگذرد و اگر یک " آمریکوفیل " حاضر و آماده دم دست ندارد ، به یک " چسفیل " بسازد ، به کسی که رنگ خاصی نداشت . در آن اوقات در دستگاه حاکمه ایران ساعد مراغه ای در حکم " ژوکر " بود که گرچه به شخصه شهوت مقام نداشت و هرگز برای وزارت به این در و آن در نمی زد ، اما همیشه آماده بود که هر

روزگار نو _____ اسفند ۱۳۶۶

جای خالی را پر کند. او با اینکه از اوان جوانی در وزارت خارجه کار کرده و در محیط تشریفاتی آن پرورش یافته بود ولی به هیچوجه اهل تکلف نبود و آنقدر ساده می‌زیست و در مراودات خود بدون شیله پیله حرف می‌زد و در کوی و برزن اغلب پای پیاده میان مردم می‌لولید که این خصوصیات او، در بین کسانی که "باد به بروت انداختن" را لازمه بزرگی می‌دانستند، تعبیر به ساده‌لوحی می‌شد و بهانه‌ای بود تا برایش لطیفه‌هایی بسازند و به دهان خلق خدا بیاندازند، لطیفه‌هایی که خودش در جمع‌آوری آنها کوشا بود و در مجالس خصوصی برای محارم خود نقل می‌کرد و آنها را می‌خنداند.

ساعت یک رجل برجسته نظیر قوام السلطنه نبود، ولی در شمار آن کسانی هم قرار نداشت که وقتی به مقامی می‌رسیدند نمی‌دانستند برای چه آمده‌اند و چه باید بکنند. او به قول معروف، گوشی دستش بود و از ۱۷ آبان ماه که به نخست وزیری رسید، می‌دانست که شاه از او چه توقعاتی دارد، انگلیسی‌ها از او چه می‌خواهند، رزم‌آرا که در رأس ستاد ارتش قرار دارد به دنبال چه مقاصدی است، مجلسیان چه دوز و کلک‌هایی می‌توانند برایش بچینند و خود او تا کجا می‌تواند از عهده نقشی که به او واگذار شده بر بیاید. یکی از انتظارات مشترک شاه و مجلس و ارتش از دولت ساعد این بود که در اولین فرصت، به بهانه‌ای، بساط حزب توده را برچیند و به همین جهت وقتی در بعدازظهر روز ۲۸ آذرماه آن سال، در اطراف دانشگاه تهران به ظاهر تیراندازی‌هایی صورت گرفت و شهربانی روز بعد اعلامیه داد که افرادی بوسیله نارنجک‌های دستی، نه نفر را مجروح کرده‌اند، این شایعه قوت گرفت که این تیراندازی کار توده‌ای‌ها بوده و دولت مصمم است که حزب توده را به خاطر این اعمال منحل کند... اما در میان بهت و حیرت همگانی، سه روز بعد، وزارت جنگ طی اعلامیه‌ای خبر داد که تیراندازی روز ۲۸ آذر، مربوط به برنامه آزمایشی یک گروهان مسلسل ضد هوایی با کالیبر کوچک بوده که گلوله‌ها به جای اینکه در ارتفاع دو هزار متری منفجر شوند، در اطراف دانشگاه به زمین افتاده و در روی زمین منفجر شده‌اند. مبالغه نیست اگر بگوئیم آنقدر که مردم انتظار داشتند دولت به خاطر این بهانه‌ای که به دست آورده بود، حزب توده را بکوبد، انتظار نداشتند که وزارت جنگ ناپرهیزی کند و حقیقت امر را به اطلاع مردم برساند. چنانکه چند روز بعد، روزنامه "وظیفه" که مدیر آن سید محمدباقر حجازی از محارم سید ضیاءالدین بود و با مراجع مختلفی ارتباط داشت و کم و بیش همه جا سر و گوش آب می‌داد، نوشت که با توافق پاره‌ای از مقامات ارتشی و دار و دسته "اسکی" (اتحادیه سندیکاهای کارگران ایران) که دبیرکلی آن را خسرو هدایت داشت، نقشه‌ای در کار بود که با ترور یکی دو مدیر روزنامه و یکی دو وکیل مجلس، در تهران حکومت نظامی اعلام بشود و دولت نه فقط لایحه غیرقانونی بودن حزب توده را به قید دو فوریت به مجلس بدهد و از تصویب بگذراند، بلکه تعدادی از روزنامه‌های مزاحم را نیز ببندد و پاره‌ای از افراد مخالف را بگیرد و بعد در

روزگار نو _____ اسفند ۱۳۶۶

محیط ترس و وحشت و خفقانی که بوجود آورده، یکی دو سه کاری را که معوق مانده است، نظیر کار نفت و تشکیل مجلس سنا و تجدید نظر در قانون اساسی را سروسامان بدهد... چرا چنین نشد، معلوم نیست. لابد موانعی پیش آمده بود. ولی وقتی یک ماه و نیم بعد، متعاقب واقعه دانشگاه و تیراندازی به شاه، دولت و ارتش چنین دستاویزی را به دست آوردند، بلافاصله همین برنامه را به موقع اجرا گذاشتند، و همه چیز بر این امر گواهی می داد که مقدمات امر پیشاپیش فراهم شده است... اگر این کار جلوتر شده بود شاید هرگز استیضاح عباس اسکندری از دولت پیش نمی آمد، و تقی زاده بدین مناسبت آن نطق مشهورش را ایراد نمی کرد که "در زمان رضاشاه ما همه آلت فعل بودیم."

xalvat.com

استیضاح اسکندری به خاطر مصاحبه‌ای بود که ساعد در اواخر دی ماه با خبرنگار خبرگزاری رویتر انجام داده بود. ساعد در مورد مذاکرات نفت گفته بود: "از چند ماه قبل بین دولت ایران و کمپانی نفت ایران و انگلیس مذاکراتی آغاز گردیده است. دولت من صمیمانه می‌کوشد که در این مورد از حقوق ملت ایران حمایت کند و نسبت به اجرای پاره‌ای از مواد امتیازنامه شرکت نفت ایران و انگلیس پافشاری نشان بدهد..."

درباره امتیازنامه بانک شاهنشاهی نیز، ساعد تأیید کرده بود که این امتیازنامه تجدید نخواهد شد، لیکن اگر بانک مایل باشد که در پایان امتیاز نامه، به فعالیت خود در ایران ادامه بدهد، در این صورت دولت ایران مخالفتی نخواهد داشت.

عباس اسکندری به این عنوان که در این مصاحبه، ساعد "قرارداد منفور و سرودود ۱۹۳۳ نفت جنوب" را تأیید کرده است، او و دولتش را استیضاح کرد و هنگام طرح استیضاح، از تقی زاده عاقد قرارداد ۱۹۳۳ خواست که راجع به این قرارداد توضیحات کافی به مجلس بدهد... و تقی زاده در روز نهم بهمن ماه طی نطق مفصلی، که انعکاس بسیار گسترده‌ای در داخل و خارج ایران پیدا کرد، اعلام داشت که "این قرارداد زمانی تمدید شد که برای هیچکس در این مملکت، اختیاری نبود و هیچ مقاومتی در برابر اراده حاکم مطلق آن عهد، نه مقدور بود و نه مفید. لذا شد آنچه شد، یعنی کاری که ما چند نفر مسلوب‌الاختیار به آن راضی نبودیم و بی‌اندازه و فوق هر تصویری ملول شدیم... من شخصا "هیچوقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصور یا اشتباهی در این کار بود، به تقصیر آلت فعل نبود بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست برگردد."

آن استیضاح و این نطق در آن موقع، مجلس را بر سر یک سه راهی قرار داده بود که اکثریت وکلای وقت جرات انتخاب هیچیک از این سه راه را نداشتند. آنها یا باید در پایان استیضاح به دولت ساعد رأی اعتماد می‌دادند که این عمل بطور تلویحی قرارداد ۱۹۳۳ را مورد تأیید قرار می‌داد

روزگار نو _____ اسفند ۱۳۶۶

قراردادی که تقی‌زاده با صراحت تمام آن را یک قرارداد تحمیلی توصیف کرده بود - یا باید به دولت راء‌ی عدم‌اعتماد می‌دادند که این عمل بطور ضمنی قرارداد ۱۹۳۳ را باطل می‌کرد، و یا باید موضوع را مسکوت می‌گذاشتند! انتخاب این راه سوم، نیاز به اوضاع و احوالی اضطراری داشت و در غیر این صورت، مسکوت گذاشتن موضوع، در حکم راء‌ی اعتماد به ساعد تلقی می‌شد. چنانکه وقتی حسین مکی از دکتر محمد مصدق که در آن دوره وکیل مجلس نبود، استفسار کرد که آیا صحیح است ما به خاطر مذاکرات جاری دولت با شرکت نفت، هیچ سروصدائی نکنیم و مصلحت را در سکوت بدانیم؟ جواب مفصلی دریافت کرد که آن را خود او در روز دهم بهمن ماه در جلسه خصوصی مجلس خواند. مصدق نوشته بود: "یکی از مزایای دموکراسی آنست که مردم بتوانند بطور آرام اظهار عقیده کنند. متأسفانه هریک از این طبقات مختلفه کشور را به جهاتی دعوت به سکوت می‌نمایند. از قبیل اینکه دانشجویان فقط درس بخوانند و کشاورزان مشغول زراعت باشند. وکیل در مجلس حرف نزنند و جار و جنجال ننمایند و احزاب سیاسی هم فقط افراد خود را وارد ادارات کنند و گاهی هم برای اینکه مردم اغفال شوند و نگویند احزابی در مملکت نیست، در یکی از موضوعاتی که در دانشکده‌ها درس می‌دهند و در روزنامه‌ها می‌نویسند، سخنرانی نمایند و صحنه سیاست ایران را برای آن دسته از مردمی که خادم اجنبی هستند، قرق نمایند تا آنها بتوانند از عهده وظایف خود بریبایند. من از خود شما می‌پرسم اگر در مجلس مذاکراتی که به جار و جنجال و غوغا تعبیر می‌شود، نشده بود جناب آقای تقی‌زاده حاضر می‌شدند خیانت عظیمی که در دوره دیکتاتوری به میهن عزیز ما شده فاش نمایند... شما آقایانی که در مجلس شورای ملی اقلیت منشئت دارید، سکوت نکنید که برخلاف مصالح ایران است و هیچ فرقی بین این سکوت و راء‌یی که مجلس برای تمدید مدت قرارداد، داده نمی‌باشد... به دولت راء‌ی منفی بدهید و ثابت کنید که شما نماینده افکار ملت ایرانید."

xalvat.com

آیا این تصادف بود که این استیضاح را آنقدر ادامه دادند که در روز جمعه ۱۵ بهمن، وسط این استیضاح، سوء قصد به شاه انجام گرفت و در روز شنبه ۱۶ بهمن، به پیشنهاد جواد عامری و دکتر طبا، قرار شد که مجلس به استیضاح عباس اسکندری راء‌ی سکوت بدهد؟ یا نقشه‌ای در پشت این جریانات وجود داشت که چه این سوء قصد به نتیجه می‌رسید و چه نمی‌رسید، زمینه مساعدی برای ایجاد یک خفقان عمومی فراهم می‌آمد؟! و "گس" نماینده شرکت نفت ایران و انگلیس، درست در همین موقع دوباره سروکله‌اش در تهران پیدامی‌شد تا مذاکرات مربوط به نفت را ادامه بدهد!...

بسیار ساده اندیشی می‌خواهد که کسی همه این جریانات را به پای تصادفات بگذارد، بخصوص که طرح توطئه دانشگاه پیشاپیش کشیده شده بود و به دلایل متعددی، شخص رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش، در جریان آن بود و چنان جهات مختلف حادثه مآلاً "به نفع شرکت نفت جنوب تمام می‌شد که

روزگار نو ————— اسفند ۱۳۶۶

هیچ بعید نیست ماء‌موران انگلیسی نیز در آن دست داشتند، زیرا چه شاه کشته می‌شد و چه کشته نمی‌شد، این شرکت نفت بود که در هر دو صورت، از این امر منتفع می‌گردید و بنابراین جای تعجب نیست که وقتی چهار روز بعد از سوء قصد، "گس" به تهران آمد، توپش خیلی پر بود و گلشائیان در نطقی که در روز سوم مرداد ماه ۱۳۲۸ در مجلس ایراد کرد، گفت: "در اولین مذاکراتی که با مستر گس شد، او گفت: من آمده‌ام به ایران برای تعدیل نسبت به بعضی مواد. من بهش گفتم: ما تعدیلات نمی‌خواهیم. ما مطابق قانون مهر ۱۳۲۶ وظیفه‌دار در تجدیدنظر هستیم. منظور ما تجدید نظر در قرارداد است. او گفت: ما همچو حرف‌هایی نداریم، تجدید نظر صحبتش نیست. مسئله تجدید نظر در امتیازنامه، مربوط به مذاکرات ما نیست. پس من برمی‌گردم به لندن. من هم گفتم: بروید." xalvat.com

اما عملاً، نه "گس" قهر کرد و به لندن بازگشت و نه گلشائیان دیگر در دنباله مذاکرات، بر روی مسئله تجدید نظر در قرارداد، اصرار نشان داد. برای اینکه شاه و ساعد به او حالی کرده بودند که: نگاه‌دار سر رشته تا نگه دارد...

خود گلشائیان چند روزی قبل از نطق مجلس، در کاخ وزارت امور خارجه چگونگی دنباله مذاکرات را برای وکلا، بدین ترتیب تشریح کرده بود: "نظر بنده بر این بود که در اصل امتیازنامه تجدید نظر شود زیرا اعتقاد بنده این است که امتیازنامه با اوضاع کنونی دنیا تطبیق نمی‌کند و موافق با مصالح کشور ما نیست. این بود که با نظر کارشناسان معروف و متخصصین جهانی، بخصوص پروفیسور ژیدل، وارد مشورت شدیم و نظربسیاری از کارشناسان را در خارج و داخل جلب کردیم و در عین حال مذاکرات را با شرکت ادامه دادیم. وقتی موضوع تجدیدنظر در امتیازنامه، پیشرفت حاصل نکرد و زیر بار نرفتند، ما اصرار ورزیدیم که لااقل هر پانزده سال یکبار در مواد امتیازنامه تجدید نظر شود و گفتیم که از مدت این امتیاز چهل و پنج سال دیگر باقی است و نمی‌شود در مدت نیم قرن منافع ایران را دست بسته تسلیم شرکت نمود، بخصوص اینکه مواد ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۶ مورد اعتراض ما می‌باشد."

اما در گزارش محرمانه‌ای که گلشائیان قبل از نطق مجلس و قبل از دیدارش با وکلا، در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ برای ساعد فرستاده بود، با صراحت اقرار کرده بود که انگلیسی‌ها به هیچوجه حاضر نیستند در فرمول امتیازنامه یا مواد آن تجدیدنظری کنند... و پس از تشریح مذاکرات انجام شده، چنین نتیجه‌گیری کرده بود که: "تصور نمی‌رود ادامه مذاکرات با نمایندگان شرکت در وضع فعلی به نتیجه مطلوب برسد و بهتر است که دولت به وزارت دارائی اجازه بدهد که با نظر پروفیسور ژیدل و مشاورین حقوقی دیگر، وسایل ارجاع امر را به حکمیت فراهم نمایند."
